

### بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عزیزان گرامی برادران شورای مدیریت! وَعَلَيْكُمْ السَّلَامُ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ.

به بعضی از مسائل و سؤالهایتان در نامه‌های پیشتر جواب داده‌ام، که شاید همان اندازه کافی باشد. اگر پس از خواندن نامه‌ی پیش از این، باز اضافه توضیحی را لازم دانستید، یادآوری فرمائید. عده‌ای دیگر از یاران هم، مطالبی مطرح کرده‌اند، که به آنچه عمومی است و، قبلاً تبیین نشده، به دنبال جواب به شما، پاسخ خواهم گفت. و قبلاً این کارتان را تحسین می‌کنم که: سؤال‌های مربوط به کار «هیأت قضا و افتا» را - که از طرف مردم مطرح شده - برای آن هیأت فرستاده‌اید؛ و بعداً که هیأت، جواب مرا لازم دانسته، برای من فرستاده است. یقیناً اگر اموری مرتبط به شما هم، به هیأت ارجاع شود، آن برادران، آن‌ها را برای شما خواهند فرستاد. این روش، هم شما - اعضای دو مجموعه - را، به نظم بیشتر عادت می‌دهد، و هم سایر مسلمانان را؛ و هم کارها را، بر همه، از جمله: این برادران، آسان‌تر می‌کند. اما آنچه روح و ارزش همه‌ی بیا و بروها، و همه‌ی احوال و اعمال درون و بیرون است و؛ به همه ارزش «کلم طیب» و «عمل صالح» بودن می‌دهد و، از «گم شدن» یا «وبال شدن» آن‌ها، جلوگیری می‌کند، «اخلاص در نیت» است و بس. خدای کریم، بهره‌ی همه‌مان را، از این خیر محض زوال و وبال و پشیمانی ناپذیر، بیشتر گرداند. و اما جواب:

- ۱- هرگاه یک «مسلمان نسبی»، شخصاً متعهد به اسلام گردد، او را نه مانند «جدید الإسلام» می‌دانم و، نه مانند «بیعت‌دار گناهکار»<sup>۱</sup>. پس، در مورد روزه‌های نگرفته، بهتر است: ۱- تا حدی که عادتاً مقدور است، قضای روزه کند (نمی‌گوییم: واجب است)؛
- ۲- در صورت داشتن ثروت بیش از «حد متوسط» جامعه‌اش (حد متوسط، اکنون،

۱- برای پی بردن به مرادم از این تعبیرات، آخرین مقاله‌ای را که درباره‌ی «حدود» در سال ۱۳۶۵ نوشته‌ام، مورد دقت قرار دهید.

تخمینی است)، برای هر روز روزهی گذشته، فقط یک بار (بدون تکرار)، معادل خرج متوسط غذای یک روزش - با نرخ زمان حال - فدیة بدهد. اگر آن اندازه، ثروت نداشت، تکلیفی ندارد. اما «مسلمان شخصی» اگر روزه بدهکار باشد، واجب است قضا کند؛ و در صورت داشتن ثروت مورد بحث، فدیة هر روزش، به تعداد سال‌هایی که توانائی قضا را داشته و، عذری هم نداشته، تکرار می‌شود. و اگر چنان ثروتی نداشت، برای هر روز از هر سال دور یا نزدیک، فقط یک‌بار، فدیة تعلق می‌گیرد. و در هر صورت، فدیة بر «ذمه» است و؛ به حسب امکانات، و پس از احتساب مخارج متوسط یک سال، و بدهی‌ها، تأدیة می‌شود.

۲- خوانندگی ترانه (:ورده‌پل به کوردی) یا آواز (:هوره و چه‌یران و مه‌قام یا به‌یت و باوی خو‌مان) (و یا: قرآن) با شرط عام آن، که حذر از احوال و الفاظ زیانبار برای ذهنیات و قلبیات و غرایز است، اگر تفننی محض باشد - نه اکتسابی - بی‌اشکال است (با احتمال «مطلوب بودن» در بعضی احوال). اما ارتزاق با آن را جایز نمی‌دانم (اگر ضوابط ارزشی «مکاسب» را در اختیار دارید، به آن مراجعه کنید. و اِلَّا بنویسید تا باز شرح دهم).

۳- با تفسیری که از آیه‌ی ۶۱ سوره‌ی مبارک نور دارم، جمع شدن ذکور و اِناث با روابط خانوادگی و دوستی در آن آیه، و بر یک سفره نشستن آنان با رعایت موازین فقهی و اخلاقی «عفاف»، جایز است. اما این جواز، برای همان کسان مذکور در آیه است، نه غیر آنان. پس، اگر عکس گرفتن از آن مجالس، تنها برای خود آن اشخاص باشد، بی‌اشکال است. اما جاتز نیست به دست دیگران برسد (به نظر من، حکم اصلی «عکس» در آینه یا تلویزیون یا بر اشیاء، همان حکم «عین» است. چون اصل علت، در هر دو جریان دارد).

۴- می‌دانید که: در زبان و در عرف عام کردی، معنی «رقص»، جدا است از «هه‌لپه‌رکی». رقص، تنها برای غیر آن صورت‌هایی که در عرف کردی، مرسوم است، یا شبیه آن است، اطلاق می‌شود. و اگر به کسی که «هه‌لپه‌رکی» می‌کند،

بگویند: «رقص می‌کند» در عرف ما به وی اهانت کرده‌اند. و این تمییز هم، درست و بجا است. زیرا خود «هه‌لپه‌رکی»، «تفریحی ورزشی» سنگین است که معمولاً با حرکات جلف و پست، یا تحریک‌کننده‌ی منفی غرائز نیست. اما «رقص‌ها» غالباً یا پست‌اند یا مفسد. پس، من تنها درباره‌ی حکم «هه‌لپه‌رکی» که با صورت‌های آن آشنا هستم - و لابد، مورد نظر شما هم همان است، اما به اشتباه، کلمه‌ی «رقص» را به‌کار برده‌اید - می‌توانم جواب دهم: الف- هه‌لپه‌رکی‌ی زنان با هم، یا مردان با هم، در مجالس خاصّ هر کدام مباح است. [یادم می‌آید: ده‌ها سال قبل، در دهی از دهات مریوان، به مناسبت جشن فارغ‌التحصیلی چند نفر «فقه‌ی»، بساط هه‌لپه‌رکی گرم بود؛ و معمولاً ریش سفیدان، وحتّی علمای محترم هم - مثلاً: مرحوم ملا باقر بالک - شرکت می‌کردند. و این، نمونه‌ای بود از درست فهمی‌های منطقه‌ی مریوان، که سابقاً اکثر ده‌های آن، دارای مدرسه‌ی دینی بود، با روابطی بسیار گرم و باصفا، میان همه با همدیگر. (تعریف برنامه‌ی سالانه‌ی «شاو وه‌زیری فقه‌یگه‌ل» بماند برای فرصتی دیگر)] ب- هه‌لپه‌رکی‌ی زن و مرد محرم با هم، به دلیل تماس غیرمأذون، جائز نیست؛ مگر تنها در «دو ده‌سماله» یا «په‌نجه هه‌لپیک»، که در آنها، تماس‌های ناپسند دست و بدن، پیش نمی‌آید.

۵- لباس کردی با رنگ شاد پوشیدن در مجالس شادی، با شرط عفاف، اشکال فقهی ندارد. اما خواهر عزیزم! و تو هم: برادر عزیزم! با بحث‌های فراوانی که داشته‌ایم، پی برده‌ای - ولو اجمالاً - که: ارزش‌های اخلاقی، از جهات مختلف، مقدّم‌اند بر ارزش‌های احکام فقهی. اگر از دید «فقه» می‌توانی: با شروطی، داشته باشی و بپوشی و بخوری و زرق و برق راه اندازی، بینش وسیع اسلامیت، چگونه به تو اجازه می‌دهد که حتّی در «حدّ متوسط»، خانه و اثاثه و سفره بیارائی و با آنها و با لباس خوب و ماشین خوب (: خوب در ظاهر و، زشت و بد در باطن و در حساب عقل ایمانی و وجدان سالم اسلامی)، ثروت نمائی و خودآرائی کنی؛ در حالی که

خدا، هیچ محنتی را، بر «هه‌ژاران» به مانند جلوه‌های پست ثروت، - یعنی: جلوه‌های غارت‌شدگی آنان، و یعنی: آثار عینی فساد جامعه و ستمگری افراد جامعه، و یعنی: شرکت تو در افزودن حسرتی بر حسرت‌های کودکان و جوانان و پدران و مادران و سالخورده‌گان بی‌بضاعت، - آزار دهنده و دردآور نگردانیده است: «وَلَنْ يَجْهَدَ الْفُقَرَاءُ، إِذَا جَاعُوا وَعَرُوا، إِلَّا بِمَا يَصْنَعُ الْأَغْنِيَاءُ مِنْهُمْ!»<sup>۱</sup>، آن اغنیائی که «إِنَّ اللَّهَ يُحَاسِبُهُمْ حِسَابًا شَدِيدًا؛ وَيُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا»<sup>۲</sup>! حَقًّا که ننگ است: هم‌رنگ شدن با آنان! [از این مناسبت استفاده می‌کنم که جمله‌ی بارها گفته‌ی پیش از انقلاب و دوران انقلاب را، یک‌بار دیگر، و این بار، خطاب به همه بگویم: یارانم! با فرستادن هدایا، من پیرمرد را، در این اواخر عمر، به شیک پوشی و لوازم آن، یعنی: خوشگذرانی و، تکبر و، بی‌رحمی و، تروسویی و، هزار عار دیگر، دعوت نکنید. آخر وظیفه‌ی دلسوزانه‌ی مسلمان نسبت به غیر، «امر به خوبی و نهی از بدی» است قولاً و فعلاً. - و می‌دانید که: تمام خواهی‌های اشرافی، و ترس، آفت‌های بشریت‌اند: اشرافیت «ماقولان» و ترس «هه‌ژاران» و دیگران. «أَفَلَا تَنْتَهُونَ؟!». و گمان نکنید که: من، از خودم و از شما، انتظار «ورع» را دارم. نه؛ آنچه من می‌خواهم، تنها رعایت «تقوی» است؛ اما تقوای آگاهان با شخصیت و متعهد و دلسوز مردم: تقوای مجاهدان. و طبعاً توقع از هر فرد، باید متناسب توانائی روحیش باشد.]

۶- پوشیدن مانتو و شلوار به جای لباس کردی، در حال «ضرورت»، اشکالی ندارد. اما حدود این «ضرورت» را، می‌توان با قواعد فقهی «اکراه» تعیین کرد که به طور خلاصه: شری یا ضرری در پوشیدن پیش آید؛ و راهی هم برای چاره نباشد. اما باز، این یک حکم فقهی است برای عموم، در صورتی که یک فرد متعهد به جهاد برای سعادت خلق، تکالیفی بیشتر و ظریف‌تر از عامه‌ی مسلمانان دارد؛ و طبعاً

۱-روایت

۲- اقتباس از آیات قرآن

هر کس، به اندازه‌ی همت و توانائیش، باید «بلا» را تحمل کند و؛ وظایف پیشروی را رها نکند. طبق تکالیفی که بر عامه‌ی مسلمانان است، حضرت صدیق بزرگوار، خلاف ضوابط اقتصاد شرعی رفتار کرد که آن همه ثروت را نثار کرد و؛ با «کهنه فروشی»، زندگی خود را اداره می‌کرد! اما «السَّابِقُونَ الْأَوْلُونَ» کجا و، دیگران کجا!

بوّئه‌بوّیه‌گر «بلال» نه‌جات دان      له ژیر شکه‌نجه‌ی دنیا پوره‌ستان،  
گه‌لی بانتره له‌وه بزانی:      داخوم له دوّله، ئه مینّی نانی!

(له شیعی ۲۱۷). پیش از انقلاب، بعضی از کودکان و نوجوانان، را به پوشیدن «پانتول» (یا: ده‌مه‌لقوپان)، تشویق می‌کردم. محمدزبان را - که محصل راهنمایی بود- تهدید به «کتک» کرده بودند [شاید هم تهدیدگران مدافع شلوار فرنگی، از همان کردی‌پوشان دو آتشی دوران انقلاب بوده باشند!]. مفصل، درباره‌ی خوبی‌ها و بدی‌ها، و وظایف پیشروان، و اینکه: یک کودک هم می‌تواند در اموری، پیشرو باشد، و طبعاً به تناسب فهمش، با او صحبت کردم. و مخیرش کردم که: اگر ممکن است بالأخره تسلیم شود، از حالا پانتولش را عوض کند؛ و اگر قدرت تحمل کتک‌کاریهای «مدرسه!» را دارد، بر تصمیمش ثابت بماند. من هم با زبان و قلم، از او دفاع خواهم کرد. تعهد کرد و، کتک خورد و، تسلیم نشد. آری یاران عزیزم! یک کودک هم می‌تواند: برای خود، وظایفی سنگین‌تر و ارزشمندتر از تکالیف عامه، بیسندد.

۷- در مورد همه‌ی احکام و حدود حجاب زنان، رأیی قاطع (در حدود مطلوب فقهی) ندارم. به نظرم، پوشش خانم‌ها، دو درجه دارد: اول، نسبت به محارم؛ و دوّم نسبت به غیر محرم‌ها. در مورد اول، باز بودن بدون تزئین سر و صورت و، آن اندازه از گردن و دست و پا، که معمولاً خارج از «تنپوش» است، و پوشش ماورای آن با «ساتر شرعی» (: گشاد + ضخیم + رسا، چنان که به هیچ یک از سه جهت بدن پیدا نباشد) همانند حکم «قواعد»، و با اعتبار «عرف عام» تا حدودی که معارض نصّ نباشد، حدّ شرعی می‌دانم. حدود مورد دوّم، پوشش سوای دست‌ها و صورت است،

باز با ارزش دادن نسبی به عرف. اما حدود حجاب مردان را، تنها همان یک صورت مشهور یعنی: پوشش از ناف تا زانو می‌دانم<sup>۱</sup>. و در هر مورد، حکم ضرورت - که بعضی از «عرفیات» هم، مشمول آن است - جاری است.

۸- نسبت دادن بسیاری از آن روایات موجود در کتب روایی به بزرگواران آل رسول -ص-، ناروایی است همانند «بهتان عظیم». و اگر کسی، با کتاب و سنت، آشنا باشد و، آن «ائمه‌ی هدی» را هم بشناسد، تصدیقش به چنین اسنادی، مانند بر زبان آوردن علمی و عمدی، و یا اختلاق آن بهتان است؛ و پناه بر خدا از چنین جرمی! برادرانم، خواهانم! مبدا به واسطه‌ی فراوانی آن روایاتی که ساحت تقوای آن بزرگواران، از آن پاک است، زبان یا حتی دل خود را نسبت به خوبان خلق و محبوبان خالق، آلوده گردانید. و فور چنین روایاتی به ناروا به زبان آنان بسته شده، و وفور نقل و اسناد نیمچه ملأها، هرگز نشانه‌ی راضی بودن آن «ائمه‌ی عدل» به این همه بیداد نسبت به دین و خلق، نیست. اولاً در دوران انقلاب، این اصل بد اصل سیاسی، گاهی مورد اقرار و تأیید بعضی قرار می‌گرفت که: دروغ، هر چه بیشتر و متنوع‌تر باشد، تأثیرش در مردم بیشتر است! و ثانیاً: در تمام تاریخ «تمدن!»، این روش، رایج است که: به زبان اشخاص بزرگوار و مورد اعتماد مردم، دروغ ببندند. آیا جایز است: با دروغهایی که دوستان نادان یا دشمنان دانا به آن بزرگواران نسبت داده‌اند، آنان را ارزیابی کنیم؟ آیا این ظلم و خیانت به آن خوبان خلق نیست؟ امیدوارم این تذکر بس باشد؛ و دیگر هرگز پیش نیاید که «مقابله به مثل» کنید. عجیب ابلهانه است: اگر کسی، خود را به گناه آلود و به عده‌ای از بزرگان اسلام، اهانت کرد، ما هم به عنوان انتقام از او، دل یا زبانمان را به گناه بیالائیم و به عده‌ای دیگر از بزرگان دینمان اهانت کنیم! گوئی: بر خیانت به خود و به دین، مسابقه داریم!

۱- حکمت احکام حجاب، قبلاً بیان شده که نوار آن را در دسترس دارید.

۹- خدای کریم به افراد مورد نظرتان، توفیق مدد فرماید: به همان روش سالم برخورداری که در ابتدای امر داشته‌اند، برگردند. و اگر شما را ضعیف می‌دانند و خود را کارآمد، با تعاون صمیمانه و بدون توقع حتی معلوم بودن، کمکتان کنند. خدا کند: ایمان و تقوی، بر هواهای جلی و خفی همه‌مان غالب گردد. آمین.

۱۰- کلاس‌ها متفاوت‌اند. در کلاس بی‌سوادان می‌توانید از کتب برنامه‌ای مدارس رسمی و کلاس‌های نهضت استفاده کنید؛ و برای کار پرورشی آنان و نیز باسوادان، متناسب هر سطح، قسمت‌هایی از نوشته‌های نظم و نثر را انتخاب کنید. تنظیم برنامه برای هر سطح، به عهده‌ی «کلاس‌های معلمان» است، نه شورای «مدیریت». اما هر برنامه‌ای، باید به شورا ارائه شود؛ و بعد از تصویب (خواه شوری<sup>۱</sup> نظر مرا بخواهد یا نه)، تدریس شود. و اما اصلی که باید آگاهانه و جدی، مورد توجه باشد، این است که: برای پرورش (: تزکیه)، لازم نیست، بلکه صحیح نیست ذهن اشخاص را پر کنیم. اگر درست و ارزشمند کار شود، همان اندازه مطالب که تا حالا بدست‌تان رسیده، برای چندین سال کلاس‌های سطح بالا هم کافی، بلکه بیش از حد لزوم است.<sup>۱</sup> ولی برای سطح‌های پایین‌تر، فقط بخش‌هایی را که برای هر سطح، قابل فهم است، تدریس کنید. وقتی به امید پروردگار، در مسیر پرورش راه افتادند، تدریجاً، با کمک یا بدون کمک، بقیه‌ی مطالبی را که در اختیار دارند، می‌فهمند و جذب می‌کنند. تنها برای کلاس‌های طلبه<sup>۲</sup>، می‌توان همه‌ی مطالب را، به دلیل طولانی بودن الزامی مدت تحصیلات، تدریس کرد. و اگر با نظر شوری، لازم باشد بعضی از یاران مطلبی بنویسند، شورا آن را بفرستد تا در صورت مفید شناختن، تأیید کنم. نکته‌ای که

۱- وانگهی، تا کنون در حدود یک چهارم از اشعار تدریس شده است (سابقاً آن قسمت، عنوان دفتر اول را داشت. اما بعدها، قسمتی قدیمی‌تر هم پیدا شد، که آن را تنظیم و در یک دفتر جمع کردیم. پس، آن مجموعه، شماره‌ی «۱» باشد و، شماره ۱ سابق را شماره‌ی «۲» بنامید).

۲- کلمه‌ی «طلبه»، در لغت، جمع است و؛ در عرف عمومی زبان فارسی، مفرد؛ و استعمال در هر دو معنی، جائز است.

تصریح روشن‌تر به آن را، لازم می‌دانم، این است که: جز جماعت طلبه، نباید دیگران را زیاد گرفتار درس و کلاس کرد. معلمان عزیز، برنامه‌ها را چنان تدوین کنند، که در یک یا دو هفته، یک جلسه ترتیب داده شود، و تنها برای چند ماه. بعدها بینابین، به هر ترتیب، به رشد پرورش و فهم آنان کمک شود. و هر برنامه‌ای فقط با تدوین معلمان و تصویب شوری، اجرا شود؛ و هر کسی، در هر سطح، کلاسی داشته باشد، شورا را با خبر کند، تا هم وضع کلاس‌ها عموماً معلوم باشد؛ و هم تغییر گاهگاهی استادان، مقدور.

۱۱- اگر کسی، تشکیل مجموعه‌های إخاء را نمی‌پسندد، یا نمی‌خواهد خود شرکت کند، دلیلش را کتباً یا شفاهاً به شما اطلاع دهد، تا شما هم مرا مطلع سازید که نقص یا اشتباه جبران شود.

داعی سعادت واقعی همه

برادرتان: احمد

۷۰/۱۰/۳۰